

تغییر جایگاه مذهب در ایران

رضا علیجانی

(بخش اول)

فهرست

مقدمه و یادآوری

تحلیل شرایط و تأثیر آن در استراتژی

یک اصل طلایی و چهار نقش مذهب در آراء و پروژه شریعتی

۱ - نوزایی فرهنگی

۲ - آگاهی دهی و انگیزش اجتماعی

۳ - هویت سازی

۴ - رهایی انسان

اندیشه دومرکزی بیضی وار شریعتی

شرایط جدید و لزوم تجدید نظر در چهار نقش مذهب

عبور از توهم فراگیری

مخاطب جریانی - مخاطب سیال

فرآورده بدون فرآیند؟ میوه بدون ریشه؟

نوزایی فرهنگی:

از اولویت خارج شدن تکیه اصلی بر مذهب

آگاهی دهی و انگیزش اجتماعی:

تبدیل اسلام گرایی از راه حل ملی به راه حل حزبی

هویت سازی:

هویت ملی - مذهبی

رهایی انسان:

معناگرایی و معنویت

تغییر مسیر پروژه شریعتی - اجبار در گذر از عصر روشنگری

تبدیل مذهب از یک پروژه اجتماعی به یک پروژه انسانی

به نام خدا، دوست همه انسانها

مقدمه و یادآوری

موضوع بحث ما " تغییر جایگاه مذهب در ایران و تأثیر آن در استراتژی " است. این بحث ادامه مباحثی است که چارچوب آن قبلاً مطرح شده هم در دفتر پژوهشها در سلسله درسهای شریعتی‌شناسی (بحث استراتژی) که به صورت جلد دوم شریعتی‌شناسی تحت عنوان اصلاح انقلابی منتشر شد، و هم در مقاله " رنسانس فکری یا رنسانس ایدئولوژیک " که اوایل دهه هفتاد پس از آزادی از زندان نوشته‌ام و آقای

یوسفی اشکوری در سال هفتاد دو در یادواره شانزدهمین سالگرد دکتر شریعتی در کتاب میعاد با علی آن را به چاپ رساند.

قبلاً در بحث استراتژی مطرح کردیم که هر استراتژی چهار پایه دارد:

۱ - تحلیل شرایط؛ استراتژی مجموعه راه کارهایی است که برای تغییر وضعیت از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب طرح می شود. طبیعی است که تحلیل وضعیت و "شرایط موجود" یکی از پایه های تدوین استراتژی است.

۲ - مبانی فکری و معرفتی؛ یعنی هر استراتژی از درون مایه های فکری و معرفتی و دیدگاه های نظری تدوین کننده آن تأثیر می پذیرد. مثلاً کسی که ایدئالیستی به وقایع نگاه می کند، به سیر اندیشه ها بهای بیشتری می دهد، بنابراین در استراتژی خود نیز بیشتر به تغییر اندیشه ها توجه می کند و... حتی نگاه به هستی و انسان و روند و مکانیسم های تغییر تاریخ و هر عنصری که در مبانی نظری تدوین کننده هر استراتژی برجسته است، در استراتژی او هم تأثیر می گذارد.

۳ - متن استراتژی یا خود استراتژی.

۴ - عامل یا فاعل استراتژی.

در شریعت‌شناسی محور استراتژی بحث شد که نگرش دیالکتیکی او به تاریخ و در نظر گرفتن تعامل موجود بین عوامل عینی و ذهنی یکی از مهمترین مبانی معرفتی و فکری او بوده که در تدوین استراتژی‌اش هم مؤثر می‌باشد.

نکته دیگر اینکه شریعتی یک تبصره به این بحث زده و آن بحث "دیالکتیک منجمد" بود. بدین معنی که گاهی اوقات سیالیتِ رابطه متقابل عینیت و ذهنیت در یک جامعه بنا به دلایلی که ممکن است در جوامع مختلف فر کند، فریز یا منجمد می‌شود. او اصطلاح "دیالکتیک منجمد" را در این مورد به کار برد. شریعتی وضعیت ایران را مصداً همین مسئله می‌دانست، یعنی عینیت ایران در حال رشد بود، جامعه شهری و طبقه متوسط رشد می‌کرد، ولی سنتهای دیرینه ایرانی و به ویژه سنتهای مذهبی مانع این تأثیر متقابل بود. مثلاً در رابطه با مسائل زنان در سال چهل و دو که روحانیت اجماعاً با حق رأی زنان مخالفت کرد، شرایط عینی به سمتی رفت که به تدریج مسئله تحصیل، و حق رأی زنان پذیرفته شد. ولی این ذهنیت مانع تأثیرگذاری آن عینیت بود.

یکی دیگر از مبانی نظریه شریعتی این دیدگاه استراتژیک او بود که هر حرکت برگشت‌ناپذیری باید یک سری پشتوانه‌ها و بسترسازی‌های فکری در خود

داشته باشد و شاید این ممیزه اصلی استراتژی شریعتی بود. در آن شرایط این حرف نوی شریعتی در مقابل آنهایی بود که سیاست صبر و انتظار داشتند یا آنهایی که می‌خواستند حرکت پارلمانی یا حرکت مسلحانه کنند. شریعتی روی بسترسازی فکری و ذوب کردن آن دیالکتیک منجمد تأکید کرد. این مبانی فکری معرفتی ده نکته است که در آن کتاب آمده، و در اینجا فقط دو، سه نقطه کلیدی آنرا مطرح کردم.

اما تحلیل و ارزیابی شریعتی از شرایط این بود که ما در اواخر قرون وسطی و اوایل رنسانس هستیم، با توجه به اینکه در زمان شریعتی - در اوایل دهه ۵۰ که شریعتی در حسینیه ارشاد کار می‌کرد - وجه غالب مردم ایران یعنی ۶۰٪ روستا نشین بودند و بخش عمده ای از آن ۴۰٪ نیز سنتی بودند.

متن استراتژی شریعتی را "آگاهی‌بخش، آزادی‌بخش" نام نهادیم؛ یعنی شریعتی از طریق آگاهی‌بخشی می‌خواست پتانسیل اجتماعی آزاد شود و به سمت یک حرکت برگشت‌ناپذیر برود.

او عامل یا فاعل استراتژی را هم روشنفکر و در اصل خود مردم می‌دانست. در یک متن که به وصیت‌نامه شریعتی معروف شده گفته است که دانشجویان، طلاب، زحمتکشان و همه انسانهای آزاده مخاطب من هستند. منظور از طلاب، لایه تحتانی

حوزه‌هاست، نه مراجع و علما و مدرسین؛ یعنی همان نیروهای جوان و همانها که شریعتی آنها را مستعد روشنفکری می‌داند. اشاره به زحمتکشان، گرایش مردم‌گرای او را نشان می‌دهد و طرح آزادگان نیز بیانگر آن است که شریعتی می‌خواهد جبهه‌ای برخورد کند؛ یعنی هر کسی هم که با ایدئولوژی متفاوتی حرکت می‌کند، اگر آرمانهای مشترک داشته باشد می‌تواند مخاطب، همراه و یک متحد باشد.

تحلیل شرایط و تأثیر آن در استراتژی

یکی از چهارپایه استراتژی، تحلیل شرایط است. اگر الان بخواهیم استراتژی شریعتی را ادامه دهیم باید یک ارزیابی هم روی شرایط داشته باشیم. الان نمی‌خواهیم این ارزیابی را به طور فراگیر انجام بدهیم. در "رنسانس فکری یا رنسانس ایدئولوژیک" با ذهنیت اوایل دهه ۷۰ تا حدودی این کار را انجام داده‌ام. الان فقط از نقطه بررسی جایگاه "مذهب در ایران" می‌خواهیم تفاوت شرایط را ببینیم. یعنی بررسی این نکته که در زمان شریعتی مذهب چه جایگاهی داشت و در زمان ما چه جایگاهی پیدا کرده است. وقتی صورت مسئله تغییر کند، بالطبع راه حل نیز تغییر می‌کند و نمی‌توانیم عیناً همان قالب را تکرار کنیم.

به نظر می‌رسد بین ما و شریعتی یک انقلاب فاصله است و این فاصله، فاصله کمی نیست. در زمان شریعتی روحانیت و بازار جزء اپوزیسیون بودند، ولی اکنون در درون قدرت هستند. و دیگر تغییراتی که در این فاصله رخ داده، تأثیرات و تبعات شگرفی به جای گذاشته است.

نظام آموزشی را مقایسه کنید، نظام آموزشی آن دوران غرب گراست، نظام آموزشی الان غرب‌ستیز است. همیشه هم یک فرهنگ موازی در جامعه در برابر فرهنگی که مروج آن قدرت است، وجود دارد. معمولاً فرهنگ موازی در جامعه ایران واکنش و عکس فرهنگ قدرت است. در آن دوران فرهنگ قدرت غرب‌گرا ولی فرهنگ جامعه و فرهنگ روشنفکر غرب‌ستیز بود و حالا عکس آن وضعیت وجود دارد.

به طور کلی جامعه ایران چه در آن زمان و چه در حال حاضر یک جامعه ناموزون است که سنت و مدرنیته در لایه‌هایی از آن نفوذ دارد؛ اما آن موقع غلبه با وجه سنتی بود و الان غلبه با وجه نوگراست.

آن زمان یک نوع پناهجویی به سنت وجود داشت. شاید در عکس‌العمل مارکسیسم و نیز این نکته که مشروطه‌خواهی و نهضت‌های ملی در ایران به نوعی با

شکست مواجه شده بودند. البته این مسئله جهانی هم بود، چون آن زمان بومی‌گرایی در جهان در حال رشد بود. بنابراین بین روشنفکران مختلف در ایران هم این بومی‌گرایی رشد کرد و نوعی بازگشت به سنت بوجود آمد که در جلال‌آل‌احمد هم دیده می‌شد که در اواخر عمرش بدان رسیده بود. در آن دوره بازگشت به سنت وجه غالبی داشت، ولی الان شاید بشود گفت درست برعکس شاهد گریز از سنت در بخش‌های مهمی از جامعه به ویژه در بین جوانان هستیم. البته همه اینها به طور نسبی است یعنی نمی‌خواهیم مطلق کنیم و خیلی سیاه و سفید نشان بدهیم، ولی وجه غالب آن اینطور است. الان در ابعاد گوناگون این مسئله را می‌توان مشاهده کرد.

در حوزه کتابهای منتشره، اگر عناوین کتابهایی که در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ منتشر می‌شد را با الان مقایسه کنید می‌بینید عنوان‌های مذهبی و توجه به مسائل دینی، حتی بین روشنفکران مذهبی خیلی متفاوت شده است.

در اجرای شعائر دینی، نماز خواندن‌ها، روزه گرفتن‌ها، مسجد رفتن‌ها و... هم می‌توان این تفاوت را به طور محسوس دید. هرچند در اقشاری از جامعه یک نوع عقب‌نشینی به سمت مسائل آیینی وجود دارد مثلاً هنوز مراسم تاسوعا و عاشورا شلوغ است و ممکن است جوانی ۲۰-۲۵ ساله با قیافه کاملاً امروزی زنجیر بزند. در متن

جامعه یک نوع پناه‌بردن یا عقب‌نشینی کردن از یک مذهب اجتماعی به مذهب آئینی وجود دارد. آئین‌های مذهبی هنوز در جامعه رواج دارد، ولی پراتیک مذهبی و عمل به شعائر دینی تقلیل پیدا کرده است.

اینک بحث امکان حکومت دینی در حوزه نخبگان به عنوان یک بحث جدی مطرح می‌شود که دین حکومت بکند یا نکند. اساساً بعضی‌ها اسلام‌گرایی را زیر سؤال می‌برند.

و یا کسانی هستند که کل پروژه نوگرایی دینی را زیر سؤال می‌برند. آنها معتقدند که نوگرایی دینی می‌خواست مذهب را بازیافت و احیاء کند، ولی این پروژه شکست خورد و نتیجه‌اش همین است که می‌بینید و در مسیر این پروژه هم هیچ راه دیگری متصور نبود.

عناوینی که گفته می‌شود فقط برای این است که تغییر شرایط را ترسیم، مجسم و احساس کنیم. در دهه ۴۰ و ۵۰ نهضت مقاومت ملی مذهبی تر از نهضت جنبش ملی شدن نفت بود، نهضت آزادی هم از جبهه ملی مذهبی تر بود و بطور کلی در دهه ۴۰ و ۵۰ در ایران اسلام‌گرایی در حال رشد است.

الان بحث روشنفکری دینی و ایدئولوژی و دین ایدئولوژیک مورد نقد قرار گرفته است. و یا بحث خدا و آخرت توسط مهندس بازرگان به عنوان بحثی جدید مطرح شد که الان نمی‌خواهیم وارد جزئیات آن شویم. البته به نظر من این بحث مورد بدفهمی هم قرار گرفت.

به همین ترتیب طرح نگرشهایی مبنی بر "شخصی شدن مذهب" یا برجسته شدن مبحث "سکولاریسم" نشان می‌دهد که پرسش از جایگاه دین و بررسی و بحث دین نسبت به دهه ۴۰ - ۵۰ و دوران حرکت شریعتی کاملاً تغییر کرده است.

از یک منظر هم می‌توان گفت در آن هنگام مذهب سنتی مانع "تفکر" جامعه بود، اما اینک بخش مهمی از جامعه از این مانع عبور کرده است و می‌توان گفت با تبدیل سنت به ایدئولوژی قدرت، اینک این سنت بیشتر مانع "آزادی" است تا مانع "تفکر".

به هر حال تعیین و بررسی جایگاه مذهب در جامعه کنونی ایران چه از منظر یک آدم مذهبی و چه از منظر یک فرد غیرمذهبی، بحثی مهم در چارچوب تحلیل شرایط و بالطبع بحث استراتژی است.

یک زمان دکتر شریعتی به نیروهای مارکسیست می‌گفت اگر شما یا هر روشنفکری می‌خواهد در ایران خدمت کند ولو مسلمان نباشد باید اسلام‌شناس باشد. این جمله معروفی از شریعتی است. حالا شاید برعکس این نکته را هم بتوان گفت یعنی اینک هرکسی بخواهد به این جامعه خدمت کند ولو مسلمان باشد باید این وضعیت را درک کند، چون یکی از پایه‌های تحلیل استراتژی، تحلیل شرایط است.

شریعتی روشنفکر را هم نسبی می‌دانست و می‌گفت کسی ممکن است در اروپا روشنفکر باشد و در ایران تاریک فکر؛ یعنی تغییر مکان - و همچنین تغییر زمان - می‌تواند جایگاه روشنفکر را بهم بریزد. و کسی که یک زمان روشنفکر بوده، در زمانی دیگر می‌تواند جایگاه تاریخی‌اش را از دست بدهد. شریعتی در مجموعه آثار ۴ وقتی مبارزات استقلال‌طلبانه را بررسی می‌کند، می‌گوید یک زمان باید ایدئولوژی ملی داشت، یک زمان روشنفکر باید ایدئولوژی طبقاتی و در دوره‌ای هم باید ایدئولوژی انسانی داشته باشد. او می‌گوید در دوره‌ای که استقلال بدست آمده اگر کسی بخواهد روی همان ایدئولوژی ملی گذشته تأکید کند یا جاهل است یا عوام فریب. پس یک روشنفکر ممکن است بعداً شکافها یا به تعبیر دهه پنجاه تضادهای جامعه را گم کند. و تبدیل به تاریک فکر بشود. توجه به این نکته در رابطه با

استراتژی خود شریعتی و کسانی که به آن استراتژی وفادارند و می‌خواهند آن را ادامه دهند ضروری است. با این مقدمه وارد اصل بحث می‌شویم.

یک اصل طلایی و چهار نقش مذهب در آراء و پروژه شریعتی

شاید بتوان بر کل استراتژی و پروژه شریعتی یک اصل طلایی را حاکم دانست و گمان این است که وی معتقد بود یک ضعف اساسی همه حرکت‌های روشنفکری و پیشگامی در ایران عدم ارتباط با متن مردم بوده است. او بر اساس نگاهی که از مبانی فکری‌اش ریشه می‌گیرد معتقد بود هیچ پروژه و استراتژی در جامعه بدون مشارکت فعال مردم - یا بخش حداقل عمده‌ای از جامعه با موفقیت همراه نخواهد بود. پس از طرح این نقطه عزیمت اصلی و طلایی بود که او به این بحث می‌رسید که مهمترین ویژگی مردم و جامعه ایران، این است که مذهبی است. آنگاه در این راستا و بستر به نظر می‌رسد در استراتژی و پروژه‌ای که شریعتی پیگیری می‌کرد، مذهب چهار نقش داشت. چهار کارکرد و نقش مذهب در پروژه شریعتی عبارتند از:

۱- نوزایی فرهنگی

شریعتی وقتی به مذهب توجه و کار فکری می‌کرد یا اسلامیات را مطرح می‌کرد به نوعی داشت نوزایی فرهنگی هم انجام می‌داد، یعنی از سنت عبور می‌کرد و با نوعی از عقلانیت از دین سخن می‌گفت. البته نمی‌خواهیم بگوییم با همان عقلانیت که در مدرنیته بود و در آن بستر رشد کرد، اما به هر حال شریعتی می‌گفت عوام از روحانیت همیشه از چگونگی‌ها سؤال می‌کنند نه از چرایی‌ها. اگر این جمله را به طور سمبلیک در نظر بگیریم، می‌توان گفت چه شریعتی و چه بقیه نوگرایان دینی به نوعی بحثهایی عقلانی راجع به دین طرح کردند. هر چند در مواردی از عقل هم عبور کرده و مذهب ماورای علم و مذهب ماورای عقل را هم به گفتگو می‌گذاشتند، اما در برخورد با سنت از بستر عقل عبور می‌نمودند.

شریعتی برای نوسازی فکری از طریق بازخوانی مذهب عبارات مختلفی به کار برده: بازگشت به خویش، تصفیه و استخراج منابع فرهنگی، پروتستانتیسم اسلامی و... وی به هر حال می‌گفت ما باید در مذهب جامعه بازیافت بکنیم و از همین طریق جامعه را با همان فرهنگی که در آن وجود داشت، آگاه و عقلانی می‌کرد و آن را رشد می‌داد.

اما یکی از مهمترین شاخصه‌های این بخش از نوزایی فرهنگی علاوه بر نوعی عقلانیت انسان‌گرایی، یعنی یک نوع اومانیزم بود.

رویکرد شریعتی به دین هم یک رویکرد انسان‌گرایانه بود، نه رویکرد متن‌گرایانه. او برخلاف روحانیت متن‌گرا نبود. شریعتی گفت مذهب برای انسان است نه انسان برای مذهب. و یا بازرگان گفت که ما اسلام را برای ایران می‌خواهیم و نه ایران را برای اسلام. این رویکردها دقیقاً برخورد انسان‌گرا با دین را نشان می‌دهد نه متن‌گرا. در حالیکه فرهنگ روحانیت این بود که ما در خدمت اسلام هستیم، ما برای اسلام انقلاب کردیم. این رویکرد انسان را فدا و در خدمت متن می‌داند و یک نوع تقدس برای متن قائل است. در حالی که در پروژه نوگرایی دینی ما اجرا کاملاً برعکس است. این یک نوع گرایش اومانیزمی است که در عمق و باطن نوگرایی دینی وجود دارد. از سیدجمال تا دکتر سروش در همه نحله‌ها این گرایش دقیقاً وجود دارد. این‌ها به تدریج از آن تعصبات و تقدس‌هایی که سنت برای متن قائل است و فقط به دنبال کشف متن و خدمت به آن است به این سمت می‌آیند که متن را در رابطه با انسان و در خدمت او می‌خواهند. حالا اینکه یکی فردگراست و دیگری جمع‌گرا، هردوی اینها گزاره‌ها و گفتارهای مدرن هستند، چه کسی که با دید فردگرایانه به انسان‌گرایی وارد می‌شود و چه کسی که با دید جمع‌گرایانه وارد

می‌شود، چه آن کسی که می‌گوید هر انسانی آزاد است و چه آن که می‌گوید همه انسانها آزادند هر دوی این رویکردها، رویکردی به معنای عام، مدرن و انسان‌گرایانه است. این یک شاخصه محوری پروژه نوگرایی است.

پس یک شاخصه نوگرایی این است که از سنت - به معنای آنچه از گذشتگان بدون پرسش به ارث می‌بریم - عبور می‌کند. و با طرح پرسش از سنت آنرا به چالش می‌طلبد و دنبال این است که خودت را برای من توضیح بده! خودت را به من مقبول نشان بده! و بدین طریق وارد یک گفتگوی عقلانی با سنت می‌شود. حتی رویکردهای انطباقی که مثلاً مرحوم بازرگان و دکتر سبحانی در نسبت دین و علم دارند و فرضاً از خلقت انسان در قرآن تفسیری می‌کنند و می‌گویند با علم تعارض ندارد. کاری که دکتر سبحانی در کتاب خلقت انسان می‌کند را می‌نویسد. البته من با آن رویکرد (رویکرد انطباقی که متن قرآن را با علم تطبیق بدهیم) موافق نیستم، اما در عین حال تلاشی است برای نوعی عقلانی کردن گفتار دینی. البته این نوع از عقلانیت، عقلانیتی نیست که بعدها در اروپا به عقلانیت ابزاری با رویکردهای ریاضی‌وار معروف می‌شود. این عقلانیت می‌تواند رهایی‌بخش هم باشد، می‌تواند بعداً به اشرا یا عرفان هم برسد ولی به هر حال از بستر عقلانیت عبور می‌کند. خود شریعتی تعبیرش این است که یک مذهب مادون علم و یک مذهب ماورای علم داریم. جنس اینها با هم فر

می‌کند یعنی این مذهب مغایرت و تضادی با علم ندارد. البته نه به این معنا که خودش را با علم منطبق کند. شریعتی این را قبول ندارد. او این تفسیر انطباقی که آیه‌ای از قرآن را با علم انطباقی بدسیم قبول ندارد. و یا در کتاب "ما و اقبال" رویکردش یک رویکرد اشراقی است. اما رویکرد اشراقی ماورای عقل و ماورای علم است، مادون عقل و علم نیست. پس پروژه نوگرایی دینی در ایران برای رویکردش به دین مباحثی را مطرح کرده که این مباحث یک نوع نوزایی و زایش فرهنگی برای جامعه ایجاد نموده و سنت را هم عقلانی کرده است و هم دموکراتیزه که در این مورد باید به طور مستقل و مفصل بحث کرد.

پس یکی از نقش‌های مذهب در پروژه شریعتی نوزایی فرهنگی است، با همان ممیزه‌هایی که در استراتژی‌اش وجود دارد که می‌گوید هر انقلاب - اگر بخواهیم عمیق و برگشت‌ناپذیر باشد - باید پشتش یک تخمیر فکری وجود داشته باشد و چون جامعه ما مذهبی است این تخمیر فکری باید در چارچوب مذهب صورت بگیرد. پس او به یک بنیان و بسترسازی فکری برای نوسازی و تغییر آن معتقد بود. در ذکر این نکته تأکید اصلی ما روی این نکته است که شریعتی نمی‌خواست از مذهب صرفاً به عنوان انگیزش اجتماعی استفاده کند. مذهب درون‌مایه معرفتی دارد و نوگرایی دینی هم می‌خواهد این درون‌مایه را عقلانی کند، و از این طریق جامعه را رشد بدهد. این

یکی از نقش‌ها و کارکردهای مذهب در پروژه نوگرایی دینی، به ویژه در استراتژی شریعتی است.

ادامه دارد

منبع : www.mellimazhabi.org